

The Rise of Shah Ismail I from the Venetian Viewpoint, Reading Untranslated Italian Sources

Ranjbar, Mohammad Ali *

Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature & Humanity, Shiraz University, Shiraz, Iran

Rahimian, Mohammad Hassan

PhD Students of History, Department of History, Faculty of Literature & Humanity, Shiraz University, Shiraz, Iran

Abstract

In addition to the establishment of a centralized government, Ismail I (907-930 AH), by recognizing Shiite religion, made fundamental changes in Iranian government and society, and in particular in the field of foreign relations. He continued the serious transformation that had taken place since the time of Aq Qoyunlu as the successor to the off springs of Uzun Hassan and Venetian ally. Therefore, the process of his empowerment was followed with great care by the Venetian ambassadors and agents. Venetian agents settled in the Ottoman Empire and other states, reported any received news from Ismail to the government of Venice. Official reports from Venice officials to the Senate to ambassadors and businessmen and traders are among the documents that have so far been ignored by Iranian scholars. The aim of the present study was to investigate the ways Ismail came into power from the viewpoint of Venetian and their reactions to his activities especially in relation to the Ottoman based on Italian sources which has not so far been investigated in Safavid studies. The narrative of these sources from the events of the Safavid era has a new perspective on this point in the history. Although the Venetian narrative seems to be in line with their expectations, it presents the new approach to Ismail's beliefs and the process of his relationship with the Ottomans and his attitude towards Venetian.

Keywords: Safavid, Venetians, Ottomans, Italian Sources

* Corresponding author

فصل نامه پژوهش‌های تاریخی (نوع مقاله: پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و پنجم، دوره جدید، سال یازدهم
شماره سوم (پیاپی ۴۳)، پاییز ۱۳۹۸، صص ۵۲-۳۵
تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۱۲/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۱۶
Doi: [10.22108/JHR.2020.115777.1666](https://doi.org/10.22108/JHR.2020.115777.1666)

برآمدن شاه اسماعیل اول از منظر ونیزیان؛ بازخوانی منابع ترجمه نشده ایتالیایی

محمدعلی رنجبر* - محمد حسن رحیمیان**

چکیده

اسماعیل اول (ح ۹۰۷ تا ۹۳۰ ق/ ۱۵۰۱ تا ۱۵۲۴ م) افزون بر تأسیس حکومتی متمرکز، با رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع در حکومت و جامعه ایران، تغییرات بنیادینی به وجود آورد؛ به ویژه در عرصه مناسبات خارجی، شاه اسماعیل در حکم جانشین فرزندان اوزون حسن آق‌قویونلو و در جایگاه متحد جدید ونیزیان، دگرگونی جدی را تداوم بخشید که از دوره آق‌قویونلوها ایجاد شده بود؛ بنابراین سفیران و مأموران ونیزی روند قدرت‌یابی شاه اسماعیل را با تیزبینی و دقت تمام دنبال می‌کردند. مأموران ونیزی مستقر در قلمرو عثمانی و ممالیک و سایر نقاط، هرگونه اخبار دریافتی از اسماعیل را بادقت فراوان به دولت ونیز ارسال می‌کردند. گزارش‌های رسمی مأموران ونیزی به سنا و همچنین گزارش سفیران و سیاحان و تجار از جمله این اسناد است که تاکنون از دید پژوهشگران ایرانی به دور مانده است. مسئله اصلی این مقاله، چگونگی برآمدن اسماعیل از منظر ونیزیان و واکنش‌های آنها به فعالیت‌های او، به ویژه در موضوع رابطه با عثمانی، براساس منابع ایتالیایی‌زبانی است که تاکنون در حوزه مطالعات دوره صفوی راه نداشته است. روایت این منابع از رویدادهای دوران تشکیل حکومت صفوی چشم‌انداز جدیدی بر این مقطع از تاریخ دارد. به نظر می‌رسد روایت ونیزیان هرچند مطابق انتظارات دلخواه آنهاست به ماهیت اعتقادی اسماعیل و فرآیند رابطه او با عثمانی و نحوه نگرش به ونیز دیدگاه نوینی دارد.

واژه‌های کلیدی: صفویان، ونیزیان، عثمانی، منابع ایتالیایی.

* دانشیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسئول) ranjbar@shirazu.ac.ir

** دانش آموخته دکتری تاریخ، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران rahimianmh@yahoo.com

مقدمه

برگرفته‌ای از کتاب Navigazioni e viaggi اثر

راموزیو (Ramusio) است.

این پژوهش برآن است با استفاده از منابع ایتالیایی‌زبان که تاکنون مغفول مانده‌اند، ظهور شاه اسماعیل صفوی و روند به قدرت رسیدن او را واکاوی کند و علت توجه ونیزیان و واکنش‌های آنها را به این رویداد بررسی کند. گفتنی است مارگارت مزرو (Margaret Meserve) در مقاله «اخبار شاه اسماعیل صفوی در اروپای عصر رنسانس»^۱ به برخی منابع ایتالیایی اشاره کرده است؛ اما این پژوهش به طور کامل‌تر و اختصاصی، برآمدن اسماعیل را از منظر منابع ایتالیایی‌زبان مطالعه می‌کند. به طور کلی نوع نگاه ونیزیان به برآمدن شاه اسماعیل اول و اهمیت این رویداد برای آنها و واکنش‌های آنها در برابر قدرت‌یابی اسماعیل صفوی تا زمان وقوع جنگ چالدران (۱۵۱۴م/۹۲۰ق) مسئله اصلی در این پژوهش است.

ونیزیان و رابطه با اوزون‌حسن آق‌قویونلو (۱۴۵۳ تا ۱۴۷۸م/۸۵۷ تا ۸۸۲ق)

به نظر می‌رسد جرقة رابطه اوزون‌حسن آق‌قویونلو با ونیزیان پس از ازدواج او با دسپینا تئودورا (Despina Teodora)، دختر امپراتور ترابوزان، زده شد؛ زیرا خواهر دسپینا به ازدواج دوک آرشیپل^۲ (Arcipelago) درآمد و چهار دختر حاصل از این ازدواج به عقد نجبای ونیزی درآمدند. به این ترتیب، به نحوی ونیزیان و اوزون‌حسن خویشاوند شدند. از آنجا که اوزون‌حسن اجازه داد همسرش، دسپینا، بر آیین مسیحیت باقی بماند در چشم ونیزیان و دول مسیحی اعتباری ویژه یافت (Berchet, 1865: 100).

رابطه دیرپای ونیزیان با ایران از زمان ایلخانان (۱۲۵۶ تا ۱۳۵۳م/۶۵۴ تا ۷۵۴ق) شروع شد و تا اواخر دوران صفویه ادامه یافت. اوج این رابطه در زمان اوزون‌حسن آق‌قویونلو (۱۴۵۳ تا ۱۴۷۸م/۸۵۷ تا ۸۸۲ق) بود که به اتحاد ایران و ونیز علیه عثمانی منجر شد. اوزون‌حسن از این اتحاد حاصلی به دست نیاورد؛ اما باعث توجه بیش‌ازپیش ونیزیان به ایران شد. پس از پایان کار اوزون‌حسن آق‌قویونلو ونیزیان رخدادهای ایران و به‌ویژه روند به قدرت رسیدن شاه اسماعیل (۱۵۰۱ تا ۱۵۲۴م/۹۰۷ تا ۹۳۰ق) را دنبال کردند. در آن برهه از زمان، در شبه‌جزیره ایتالیا و به‌ویژه ونیز، هر کجا نام «صوفی» شنیده می‌شد به اسماعیل اشاره می‌کرد. شاهی جوان که ونیزیان ابتدا او را «پیامبری جدید» تلقی می‌کردند و سپس با مشاهده اقبال مردم آناتولی و سایر نقاط قلمرو عثمانی به او، آینده‌ای درخشان برایش تصور کردند.

اینک ونیزیان، اوزون‌حسن جدید خود را یافته بودند. فردی که برای مخاصمه با عثمانیان، علاوه‌بر خصوصیات اوزون‌حسن آق‌قویونلو، اعتقادات مذهبی‌اش نیز با ترکان متفاوت بود. تجارت‌پیشگی ونیزیان آنها را از هرگونه اخباری در سراسر دنیا آگاه می‌کرد. درحقیقت، وجود کنسولگری‌های متعدد در قلمرو عثمانی و سرزمین ممالیک مصر و دیگر مناطق آسیا، ونیزیان را از تحولات ایران آگاه می‌کرد. همین امر باعث شد نمایندگان سیاسی دولت ونیز گزارش‌های بکر و معتبری از اوضاع و احوال ایران به این جمهوری مخابره کنند و صفحاتی تاریک اما مهم از فرآیند به قدرت رسیدن صفویان را روشن کنند. ازجمله آثار ترجمه‌شده باید به کتاب مشهور سفرنامه‌های ونیزیان اشاره کرد که درحقیقت

ترتیب، سلسله جنگ‌های ونیزیان با عثمانی که شانزده سال به طول انجامیده بود، در سال ۱۴۷۸م/۸۸۳ق به پایان رسید.

درحقیقت، ونیزیان اجبار به این صلح را لکه ننگی بر پیشانی جهان مسیحی می‌دانستند که موفق نشده بود شرمندگی از دست دادن قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳م/۸۵۷ق را جبران کند (Berchet: 1865, 22). شاهزادگان آق‌قویونلو نبردهای داخلی کسب تاج و تخت را چنان باشدت دنبال می‌کردند که برای ایجاد ارتباط با خارج فرصتی پیدا نکردند و سرانجام شاه اسماعیل صفوی حکومت آنها را سرنگون کرد. شاه اسماعیلی که از قضا خویشاوند آنها نیز به حساب می‌آمد.

راویان و منابع اصلی

ونیزیان کارکشته و متبحر که استقرار دولت و حیاتشان برپایه بازرگانی و تجارت دریایی بود، به دقت اوضاع و احوال مناطق مختلف، به ویژه ایران و عثمانی را دنبال می‌کردند. آنها به علت داشتن کنسولگری‌های متعدد در سوریه، مصر، قسطنطنیه و... از وقایع سیاسی عثمانی و ایران و مصر به خوبی آگاه بودند. نخستین گزارش‌های مربوط به ظهور شاه اسماعیل را مارینو س. نوتو (Marino Sanuto) (Sanudo)، مورخ و دیپلمات نامدار ایتالیایی، جمع‌آوری و تألیف کرد.

سنوتو تمامی نامه‌ها و گزارش‌های اخبار و وقایع اتفاقیه را که دریافت می‌کرد، به رشته تحریر درمی‌آورد. او یکی از منابع مهم تاریخ دنیا را که درباره وقایع آن دوران، یعنی سال ۱۴۹۶ تا ۱۵۳۳م/۹۰۲ تا ۹۴۰ق، است به یادگار گذاشته است. این نوشته‌ها با نام «یادداشت‌های روزانه» (I diarii) در ۵۸ مجلد منتشر شده است. اهمیت این

علاوه بر این، توسعه طلبی امپراتوری عثمانی مسئله مهم آن دوره بود؛ چون عثمانی همواره در پی گسترش قلمرو خود در شرق و غرب بود و بنابراین دشمن مشترک ایران و ونیز شد. حمله سلطان محمد دوم به قرامان که متحد اوزون‌حسن به شمار می‌رفت و نیز لشکرکشی او به آرگو^۳ که از مستملکات ونیز بود، آغاز اتحاد ایران و ونیز علیه ترکان عثمانی بود (Ibid, 3).

پیامد این اتحاد سلسله مرادوات سیاسی و نظامی میان ونیز و ایران بود. مرادواتی که باعث رفت و آمد سفیران متعددی مانند کاترینو زنو (Caterino Zeno)، جوزافا باربارو (GiosafaBarbaro)، پائولو اونی به نه (Paolo Ognibene) و (آمبروجو کنتارینی AmbrogioContarini) به ایران شد و طی آن، محموله کمک‌های نظامی ونیزیان چندین بار برای اوزون‌حسن ارسال شد؛ ولی با شکست اوزون‌حسن در نبرد طرجان امیدهای ونیزیان رنگ باخت.

بی تردید اگر حسن پادشاه با شورش فرزندش، اغورلو محمد، روبه‌رو نمی‌شد، نبرد علیه عثمانی را دوباره از سر می‌گرفت؛ زیرا ونیزیان با اعزام سفیران و نمایندگان متعدد نزد اوزون‌حسن و به ویژه همسرش، دسپینا، مدام او را علیه سلطان ترک تحریک می‌کردند. در مأموریت‌های محوله به باربارو و کنتارینی تأکید شده بود از عنایت ملکه دسپینا به اروپاییان نهایت استفاده را ببرند (Documenti, Berchet, 1865: n: 125&n: 139).

با مرگ اوزون‌حسن، حکومت آق‌قویونلو به درگیری‌های جانشینی دچار شد و سرانجام یعقوب (۱۴۷۸ تا ۱۴۹۰م/۸۸۶ تا ۸۹۴ق)، فرزند حسن پادشاه، به تخت نشست. با جانشینی او امیدهای ونیزیان برای یافتن متحدی در شرق به ناامیدی مبدل شد و آنها به‌ناچار با عثمانی پیمان صلح امضا کردند؛ به این

برخلاف روایت‌های ایرانی، از تقدس‌گرایی و غلو به دور است و علاوه بر ایران، بازتاب این رویداد را در عثمانی، مصر، سوریه و اروپا نیز بررسی می‌کند.

براساس گزارش‌های کنسولی، چند سال پس از مرگ اوزون حسن، سنای ونیز تصمیم گرفت جوانی داریو (Giovanni Dario) را به ایران فرستد تا از وضعیت قلمرو او پس از مرگش آگاهی یابد. برپایه منابع موجود، داریو تنها اروپایی بود که در زمان حکومت یعقوب آق‌قویونلو به ایران پا نهاد و از ایران گزارش‌هایی به ونیز ارسال کرد (Documenti, Berchet, 1865: 151).

جنگ‌های پرشمار جانشینان اوزون حسن با هدف کسب قدرت در ایران به ونیزیان فهماند برای همگام‌سازی سیاست خارجی در راستای مقابله با عثمانی، نمی‌توانند به جانشینان او تکیه کنند؛ بنابراین ونیزیان تصمیم گرفتند با عثمانی صلح کنند. از سوی دیگر، اختلافات داخلی آق‌قویونلوها این فرصت را به شاه اسماعیل صفوی داد که به تدریج خود را در حکم مدعی اصلی تاج و تخت ایران مطرح کند. برای ونیزیانی که در کشور همسایه ایران، یعنی عثمانی، چندین کنسولگری داشتند و بازرگانان آنها دائم در سفر به دورترین نقاط دنیا بودند کسب اخبار ایران دور از دسترس نبود.

نخستین روایت‌ها از اسماعیل اول

نخستین بار در گزارش‌های مارینو سنوتو بود که از شاه اسماعیل سخن به میان آمد. سنوتو در شرح وقایع دسامبر ۱۵۰۱/۹۰۷ق می‌نویسد: «در این روزهای ماه دسامبر از طریق کسانی که از ایران آمده بودند فهمیدم که در ایران پیامبری (profeta) جدید چهارده یا پانزده ساله ظهور کرده و مردم بسیار زیادی او را تبعیت کرده‌اند».

یادداشت‌ها در رسمی بودن و معتبربودن آنهاست. از آنجا که سیاست رسمی جمهوری ونیز براساس چنین گزارش‌هایی تبیین می‌شد بادقت کافی آماده و ارسال می‌شدند.

منبع مهم دیگر کتاب ارزشمند «دریانوردی و سفرها» (Navigazioni e viaggi) اثر جاودانه جوانی باتیستا راموزیو (Giovanni Battista Ramusio) است. او در سال ۱۴۸۵م متولد شد و در جوانی به عضویت آکادمی Aldina درآمد. مدتی رئیس قضات دولت ونیز شد و سرانجام منشی شورای ده‌نفره شد. راموزیو بارها در مقام سفیر دولت ونیز راهی دربارهای مختلف اروپا شد. او در اقدامی بزرگ، پنجاه کتاب خاطره‌ها و سفرها و اکتشاف‌ها را تا عصر خویش گردآوری کرد و در سه جلد به چاپ رساند.

جلد دوم آن که در سال ۱۵۵۸/۹۹۶ق، یعنی یک سال پس از مرگش، به چاپ رسید حاوی سفرنامه‌های مربوط به ایران و دیگر مناطق آسیاست. درحقیقت، بخش بزرگی از آنچه در ایران با نام سفرنامه‌های ونیزیان به چاپ رسید بخش‌هایی از کتاب بزرگ راموزیوست. سفرنامه‌های نیکولو دکونتی، مارکوپولو، جوزافا باریارو، بازرگان گمنام ونیزی، آمبروزیو (آمبروجو) کنتارینی، کاترینو زنو، آنجوللو و... همه برگرفته از این کتاب گرانبهاست. این مجموعه بزرگ سه جلدی بیش از شش هزار صفحه دارد.

منبع مستند دیگر، اسنادی است که گویلمو برشه (Guglielmo Berchet) (۱۸۳۳ تا ۱۹۱۳م/۱۲۴۸ تا ۱۳۳۱ق)، نویسنده و سیاست‌مدار و مورخ ایتالیایی، با استفاده از آرشیوهای معتبر، به‌ویژه آرشیو دولت ونیز، فراهم آورده است. او در سال ۱۸۶۵/۲۸۱ق این اسناد را در پیوست کتاب (La repubblica di Venezia e la Persia) منتشر کرد. روایت ایتالیایی برآمدن اسماعیل،

سنوتو در ادامه از نامه‌ای یاد می‌کند که خطاب به سنای ونیز نگاشته شده بود که براساس ادعای آن اسماعیل گفته بود: «پدرم، پدرم نبود بلکه بنده من بود و من خود خدا هستم». در نامه اشاره شده بود که اسماعیل چهارده سالگی را پشت سر گذاشته است و پانزده ساله است و با خود، چهل فرمانروا دارد که خلیفه نامیده می‌شوند و بر سر همه بزرگانی که برای هدیه دادن نزد او می‌روند دستی می‌کشد و می‌گوید: «برو که تو از آن منی». در گزارش درج شده بود که اسماعیل در طول یک سال هشت هزار نفر را به گرد خویش جمع کرده بود (Sanuto, dicembre 1501). ادعای نبوت و الوهیت اسماعیل که در این گزارش‌ها به چشم می‌خورد تأییدی است بر برداشت‌هایی که باتوجه به اشعار شاه اسماعیل به او نسبت داده می‌شود (Minorsky, 1942: 1026a).

بنا به همین گزارش، اسماعیل با تکیه بر هواداران خود تصمیم گرفت به فتوحات و تحرکات جدیدی دست یازد. برای این منظور عازم ارزنجان^۴ شد و با فریب موفق شد حاکم آنجا، یعنی حسن علی بیگ را فراری دهد و پس از غارت آن سرزمین روانه چستلدر^۵ شد؛ سپس به قره‌باغ^۶ رفت و با گذر از شماخی و شروان حاکمان آن نواحی را مغلوب کرد و «وی ماه آگوست گذشته (۱۵۰۱/م ۹۰۷ق) قصد داشت عازم تصاحب سرزمینی شود که تبریز نامیده می‌شود» (Ibid).

گزارش‌هایی که مأموران ونیزی مستقر در قلمرو امپراتوری عثمانی می‌فرستادند مضامینی داشت که به اسماعیل و برآمدن او رویکرد مثبتی نداشت. ظهور اسماعیل از دید امپراتوری عثمانی پنهان نماند؛ زیرا ازسویی تاخت‌وتازهای او در همسایگی عثمانی و حتی گه‌گاهی در داخل قلمرو عثمانی بود و از سوی دیگر، مهاجرت هواخواهان اسماعیل از قلمرو عثمانی

به سمت قرارگاه او در ایران، باعث ترس و بیم سلطان عثمانی شد. سنوتو در ادامه وقایع مارس ۱۵۰۲/م ۹۰۷ق می‌نویسد: به واسطه آمدن آندرا گریتی (Andrea Gritti) دریاقتم که سلطان بایزید فرمان داده است (Exeth)^۷ (اسماعیل) یا پیامبر باید بمیرد (Sanuto, marzo: 1502). هم او در وقایع آوریل ۱۵۰۲/م ۹۰۷ق، برحسب نامه ارسالی از قسطنطنیه، یادآور می‌شود پانصد ترک می‌خواستند از «پیامبر جدید ایرانی» (Il Nuovo Profeta di Persia) تبعیت کنند؛ ولی سلطان ترک پنج دروازه قسطنطنیه را بست تا کسی عزیمت نکند و از این بدعت بسیار بیمناک است (Sanuto, aprile: 1502). برای ونیزیان این تحرکات بی‌نتیجه نبود؛ زیرا مسئله قدرت‌یابی اسماعیل باعث شد سلطان ترک به فکر صلح با اروپاییان بیفتد (Sanuto, maggio: 1502).

پائولو جوویو (Paolo Giovio) (۱۴۸۳ تا ۱۵۵۲/م ۸۸۸ تا ۹۵۹ق)، مورخ و اسقف قرن شانزدهم، نیز درباره شروع کار اسماعیل می‌گوید در سال ۱۴۹۹/م ۹۰۴ق، هنگامی که ایتالیا به علت ورود فرانسوی‌ها مصائب بزرگی را پشت سر می‌نهاد و ونیزیان از ارتش ترک‌ها در جزیره پرودانو شکست خورده بودند، بدعت لوتر (Luther) در لامانیا (Lamania) آشکار شد.

در تبریز ایران الوند، پسر یعقوب، در جنگی برادر خود را کشت و بسیاری از سپاهیان او را دستگیر کرد و باعث شد اهالی شهر به شدت از او متنفر شوند و چون «اسماعیل صوفی» وارد شد مردم دروازه‌ها را گشودند و الوند هراسان گریخت. اسماعیل تمامی آثار دایی خود، یعقوب، را در شهر محو کرد و در شهر هر خاطره‌ای از او را به خاموشی سپرد. آنگاه سپاهیان خود را به سوی شیراز هدایت کرد که شهری بود با مردمانی عالی و بافتخار؛ سپس گروهی را

مأمور کرد ظرف یک ماه تمام سنت‌های قدیمی را براندازند و هرکس آیین جدید را نپذیرد شکنجه دهند و تبعید کنند. پس از این اقدامات، از جانب خود برای همه شهرها قضاتی منصوب کرد (Giovio, 1562: 102).

خبر فتح تبریز به سرعت در اروپا منتشر شد. سنوتو با شرح نامه دریافتی از قبرس در ۲۰ می ۱۵۰۲/۹۰۷ ق می نویسد «پیامبر جدید» تبریز را گرفت و رسولی نزد سلطان ترک اعزام کرد تا به او بگوید آناتولی و نگهداری از قرامان را به او بسپارد و در غیر این صورت، منتظر جنگ باشد (Sanuto, maggio: 1502). این عمل اسماعیل که در شروع کار خود، سفیری به دربار سلطان بایزید فرستاد و استرداد مناطق پیش گفته را تقاضا کرد چندان عجیب نبود؛ زیرا اسماعیل به خوبی می دانست بیشتر ساکنان آنجا هواخواه او هستند و ریشه اختلافات او با ترکان عثمانی نیز به سرکوب هوادارانش به دست سلطان ترک در همین مناطق باز می گشت.

دولت ونیز که شاید چنین کامیابی غیرمنتظره و سریعی را از اسماعیل انتظار نداشت، تصمیم گرفت تنها به اخبار رسیده از سفیران و کنسولگری‌ها اکتفا نکند. به همین منظور، کنستانتینو لاسکاری (Constantino Lascari) را برای سفارت به ایران فرستاد (Berchet, 1865: 22). لاسکاری نجیب‌زاده‌ای اهل قسطنطنیه و ساکن قبرس بود. این فرد همان کسی بود که به هنگام سقوط قسطنطنیه به ایتالیا گریخت و در شهرهای میلان و ناپولی و مسینا به تدریس زبان یونانی مشغول شد و دستور زبان یونانی او نخستین کتاب یونانی است که در ایتالیا عصر رنسانس به چاپ رسید (دورانت، ۱۳۴۴: ۱۳۰/۵).

لاسکاری به همراه شصت اسب و هدایای دیگر، در کسوت بازرگان، عزیمت کرد (Sanuto, luglio:

1502). لاسکاری به ایران نرسید و تنها با امیر قرامان دیدار کرد و از او درباره شاه اسماعیل اطلاعاتی گرفت؛ با وجود این او در بازگشت به ونیز، در سال ۱۵۰۲/۹۰۷ ق، در سنا گزارشی ارزشمند درباره اسماعیل ارائه کرد که شرحی از پیشرفت‌ها و موفقیت‌های او بود (Berchet, 1865: 21).

ظهور اسماعیل چنان سلطان بایزید را به فکر فرو برد که با اعزام هیئتی به سرکردگی چارزوغلی پاشا به ونیز، خواستار عقد پیمان صلح شد. از سوی دیگر، سلطان با اعزام سپاهی به آناتولی تلاش کرد «پیامبر جدید» را که در ایران «شیعه علی» نامیده می‌شد و مترصد ورود به قرامان بود بیرون راند. البته علت دیگر تمایل سلطان به صلح با ونیز این بود که می دانست در ایتالیا تعداد سینیورها^۱ کم شده است و تنها ونیز، فلورانس، پاپ و جزیره بورجا (Cesare Borgia 1498-1507) (دوک والتینو) باقی مانده‌اند و اطمینان نداشت اتحادش با فرانسه و اسپانیا و مجارستان شکل بگیرد (Sanuto, agosto 1502).

با اعزام لاسکاری به ایران، از وضعیت شاه اسماعیل حقایقی برای ونیزیان آشکار شد. آنها دریافتند اسماعیل و هواخواهانش شیعه نامیده می‌شوند. از سپتامبر ۱۵۰۲/۹۰۸ ق، در نامه‌ها نام صوفی (Sofi or Sufi) به میان می‌آید. برای ونیزیان، خبر درخور توجه این بود که اسماعیل با دوازده هزار سوار و سی هزار پیاده به قرامان وارد شده و به ترک‌ها خساراتی وارد کرده است.

در سپتامبر ۱۵۰۲/۹۰۸ ق، اطلاعات جامع تری از شاه اسماعیل دریافت شد. در این نامه آمده بود او فرزند «دختر اوزون حسن» است که قسمت بزرگی از ایران را تصرف کرده است. حاکم قرامان و چند حاکم دیگر که با سلطان عثمانی مخالف‌اند در رکاب او هستند و با سپاهیان شجاعی که دارد برای سلطان

من به مقابله برخیزند مشمول انتقام خود یا پسرانم قرار خواهم داد» (Sanuto, settembre: 1502). آنچه برای ونیزیان اهمیت داشت عملکرد شاه اسماعیل در سوریه بود. بیشتر فعالیت های اقتصادی و بازرگانی ونیزیان از راه حلب و دمشق انجام می گرفت و به خطر افتادن امنیت آنها ممکن بود وضعیت تجارت ونیز را با بحران روبه رو کند. برای ونیزیان خبر نگران کننده این بود که مطلع شدند سلطان مصر در صدد است سپاهی را به حدود حلب بفرستد تا با اسماعیل مقابله کند (Sanuto, ottobre: 1502).

از سوی دیگر لاسکاری پس از مدتی نامه دیگری، در تکمیل گزارش پیشین خود، به دولت ونیز ارسال کرد. او در این نامه ریشه دشمنی ایران و عثمانی را اختلافات مذهبی دانست که از دیرباز وجود داشت؛ همچنین در این نامه موفقیت هایی را ستود که صوفی در زمان کوتاهی به دست آورده بود (Sanuto, ottobre: 1502).

پیگیری حوادث ایران و آشفتگی های آناتولی باعث شد علاوه بر ونیزیان پاپ آلکساندر ششم (Alexander VI (1492-1503)) نیز شوالیه ای به آنگوریه^{۱۲} بفرستد تا از پیشرفت های اسماعیل اطلاع کسب کند. این شوالیه که اخبارش را سفیر ونیز در رودس به سنوتو رساند آگاهی داد بسیاری از ترکان گرایش دارند به اسماعیل بپیوندند؛ زیرا او را نماینده خدا می پندارند. بنا به این گزارش، سلطان ترک بسیاری از هواخواهان صوفی (اسماعیل) را کشته بود؛ هرچند که آنها مسلمان بودند و تابعیت عثمانی داشتند (Sanuto, ottobre: 1502). کشتار صوفیان هواخواه اسماعیل مسئله ای بود که از علت های اختلاف های دیرین میان حکومت نوبنیاد صفوی و

ترک دغدغه بسیاری ایجاد کرده است؛ بنابراین سلطان اجازه نمی دهد مردم به طور مداوم از آناتولی به یونان بروند و آنها را روانه شهرهای مدین^۹ و نپانتو^{۱۰} و آلبانی می کند. «مشاهده وضعیت آنها با همسر و فرزندان زجر دیده بسیار دردآور است و روزی نیست که از آناتولی به سمت یونان صد و یا دویست خانوار نگذرد. سلطان به شخصه می خواهد به آناتولی برود» (Sanuto, Ottobre: 1502).

سلطان به تصمیم خود، یعنی حرکت به سمت آناتولی، عمل کرد؛ زیرا گزارش ذکر شده می افزاید سفیر ونیز که از قسطنطنیه باز می گشت در راه به «شش هزار عذب» برخورد که با کلنگ های خود پیشاپیش سپاه می رفتند تا جاده ها را تعمیر کنند.

این حوادث و آشفتگی وضعیت آناتولی باعث شد بار دیگر بازید عثمانی به ونیزیان پیشنهاد صلح و ترک مخاصمه دهد؛ اما فرمانده کل ناوگان دریایی ونیز این پیشنهاد را رد کرد. او گفت از جانب سینیوریا فقط دستور جنگ دارد و جزیره سانتا مائورا (Santa Maura)^{۱۱} را نیز هدف قرار داد (Ibid).

ونیزیان از فرصتی که اسماعیل برای آنها فراهم آورده بود نهایت استفاده را بردند و عملیات جنگی خود را در سواحل یونان دنبال کردند. موجی که در میان هواخواهان اسماعیل در آناتولی به پا شد باعث شد حل کردن مسئله مهاجرت ساکنان در مناطق زیر سلطه عثمانی به ایران دغدغه اصلی سلطان ترک باشد؛ بنابراین او بار دیگر تقاضای صلح با ونیزیان را مطرح کرد. براساس گزارش دیگری مربوط به همین ماه سپتامبر، سلطان به همه کسانی که برای مقابله با شیعیان علی با او اعزام شدند گفت: «اگر شکست خوردم هرکس از دولت من آنچه می تواند ببرد و اگر پیروز شدم با همه نزدیکانی که به من وفادار مانده اند نهایت رفاقت را انجام خواهم داد و کسانی را که با

عثمانی خبر می‌داد و بعدها به طور جدی، اعتراض‌های اسماعیل را به‌همراه داشت.

در نوامبر ۱۵۰۲م/۹۰۸ق دومنیکو دولفین (Domenico Dolfin)، سفیر ونیزی مستقر در رودوس، به دولت ونیز نوشت سلطان عثمانی به صلح با دولت‌های مسیحی متمایل است و این مطلب را «شخصاً از یک سوباشی ترک شنیده است». براساس گفته آن سوباشی، سلطان که در قسطنطنیه به سر می‌برد وضع جسمانی مساعدی نداشت و «یکی از پاهایش درد می‌کند» و به گفته برخی نزدیکان، به علت پیشرفت‌های اسماعیل در «عذاب» است. دولفین اعلام کرد طلایه داران سپاه نودهزار نفری اسماعیل که در فاصله یک‌ونیم روز تا آنقره قرار داشت با طلایه داران ترک درگیر شده است و ترک‌ها شکست خورده و گریخته‌اند (Sanuto, novembre: 1502). در ادامه نامه، دولفین برای نخستین بار از نام واقعی صوفی پرده برداشت: «رهبر مقدس آنها یک جوان هجده تا بیست‌ساله و پسرخواهر اوزون‌حسن و نامش اسماعیل است. سعی می‌کند اعتقاد مسلمانان را خراب کند. کتاب‌های مسلمانان را می‌سوزاند و در مساجد آنها سگ و اسب وارد می‌کند!!!» (Ibid).

قسمت آخر گزارش ذکرشده درباره اسماعیل بعدها نیز چندین بار در سایر نوشته‌های ونیزیان تکرار شد. به نظر می‌رسد این شایعه در سرزمین‌های مسیحی گسترش یافته بود که اسماعیل دشمن مسلمانان است و شاید موفق شود دین اسلام را براندازد.

پس از مدتی، نگرانی‌های ونیزیان از جانب سوریه (Soria) برطرف شد؛ زیرا نامه ۵ سپتامبر ۱۵۰۲م/۹۰۸ق که لورنتزو کنتارینی (Lorenzo Contarini) از فاماگوستا (Famagosta) فرستاده بود اشاره می‌کرد صوفی سفیری به دربار سلطان مصر فرستاده و به او

اعلام کرده است می‌خواهد به جنگ سلطان عثمانی برود (Sanuto, novembre: 1502).

شایعاتی که به گوش سلطان مصر رسیده بود مبنی بر اینکه اسماعیل قصد دارد به متصرفات سلطان مصر در سوریه دست اندازی کند باعث شد اسماعیل به قاهره سفیر اعزام کند. درحقیقت، اسماعیل می‌ترسید این اخبار بی‌بنیاد باعث اتحاد سلطان مصر با سلطان عثمانی علیه ایران شود. برای ونیزیان نیز آرامش در سوریه از هر مسئله دیگری مهم‌تر بود.

در بیشتر نامه‌های رسمی ارسالی به ونیز، اصرار سنای ونیز به پیگیری اخبار اسماعیل درخور مشاهده است. براساس نامه‌ای از قبرس که دوجه (Doge) ونیز را مخاطب قرار می‌داد، اخبار شنیده‌شده از دو نفر ارمنی اعزامی از ایران بیان می‌کرد صوفی قصد دارد انتقام مرگ پدرش، حیدر، را از فرزند اوزون‌حسن بگیرد و در اندیشه گردآوری تمام صوفیانی بود که به علت رفتار بسیار بد سلطان ترک، آواره شده بودند. اسماعیل در ارزنجان به عقاید مسلمانان توهین بسیار کرد و اسب‌های بسیاری را به مساجد ترکان وارد کرد و سگان بسیاری را در آنجا بست. پس از فتح شیروان و قتل شاهی که شیروان شاه نامیده می‌شد وارد شهر شیروان و سپس قره باغ شد. صوفیان تا سلطانیه آمدند و آق‌قویونلوها را به‌سختی شکست دادند و بیست‌وپنج‌هزار نفر از آنها را کشتند. «صوفی با تصرف بی‌دردسر تبریز، روزهای آرامی را در آنجا گذرانده سپس سفیری را به نزد سلطان ترک فرستاد و به وی گفت که باید پیروان وی را آزاد بگذارد و همچنین باید بر سرش کلاه سرخ بنهد». بنا به گفته ارمنیان، همیشه سه دانشمند ارمنی شاه را همراهی می‌کردند تا برای او کتاب و متون مقدس مسیحی را بخوانند و شاید شاه قصد داشته باشد مسیحی شود؛ «زیرا تا به حال کتاب‌های مسلمانان را

سوزانیده و از آنها خواسته است که به شریعت محمدی پشت کنند و فقط خدای زنده را که در آسمان است بپرستند» (Sanuto, novembre: 1502).

همان طور که اشاره شد مسئله تمایل اسماعیل به مسیحیت در اینجا نیز تکرار می شود و این شاید یکی از علت های اعزام نماینده پاپ به آنقره برای کسب اطلاعات درباره اسماعیل بود (Sanuto, ottobre: 1502).

گزارش های اوایل سال ۱۵۰۳/۹۰۸ق، بیان کننده شورش ها و بلوهای در ایران بود که اسماعیل را بر آن می داشت تا از مواضع خود در آناتولی دست بکشد و به ایران بازگردد. بنا به نامه نیکولو دی پریولی (Nicolo di Perioli) درگیری های مراد آق قویونلو (۱۴۹۰ تا ۱۵۱۸م/۸۹۵ تا ۹۲۴ق) و شاه اسماعیل باعث شد اسماعیل به ایران بازگردد (Sanuto, febbraio: 1503). شکست مراد موجب شد او در مارس ۱۵۰۳/۹۰۸ق سفیری به قاهره فرستد تا سلطان مصر را علیه «صوفی» تحریک کند. هنگام ارسال نامه، صوفی با سپاهش در فاصله دوازده روز تا حلب قرار داشت (Sanuto, Maggio: 1503). نزدیک شدن سپاه اسماعیل به حلب مسئله ای نبود که ونیزیان از آن چشم پوشی کنند؛ اما چون در برخی گزارش ها آمده بود اسماعیل به مسیحیان علاقه دارد آنها خطری را احساس نمی کردند.

گزارش اکتبر ۱۵۰۳/۹۰۹ق، از مراد آنقره ای (Morati Angurioto) خاطر نشان کرد صوفی شهر تبریز را به زور از مراد گرفته است. پس از این مراد با هفتاد هزار نفر که بیشترشان گرجی بودند به مقابل «صوفی» شتافت و او را به نبرد تحریک کرد. به مدت دو روز و دو شب، نبردی مهیب در گرفت که از سپاه اسماعیل چهل هزار نفر و از سپاه مراد بیست و پنج هزار نفر کشته شدند و به علت رشادت های گرجیان،

صوفی و باقی مانده سپاه او مجبور به فرار شدند؛ اما در ادامه، نبرد به نفع صوفی شد و او پیروز شد (Sanuto, ottobre: 1503).

پیروزی های اسماعیل و قزلباشان بر تجارت پارچه ونیزیان در حلب نیز تأثیر مثبتی گذاشت. براساس گزارش پزشکی ایتالیایی از دمشق «برای بسیاری از ما پارچه های سرخ فرستاده شده تا در حلب به فروش رود؛ زیرا تقاضاهای زیادی برای آن از طرف کاروان های بزرگی که به حلب ابریشم حمل می کنند، وجود دارد که پول خوبی نیز می دهند» (Sanuto, Agosto: 1504). کاروان هایی که از ایران به حلب ابریشم حمل می کردند در ازای آن پارچه سرخ فام می خواستند؛ زیرا در ایران و آناتولی، به واسطه گسترش فتوحات قزلباشان و پذیرش مذهب جدید، پارچه سرخ که رنگ مطلوب آنها بود، مشتریان بسیاری داشت.

برتولو کتارینی (Bertolo Contarini)، کنسول ونیز در دمشق، در نامه رسمی خود به تاریخ ۸ ژوئن ۱۵۰۴م/۹۰۹ق که برای سینیوریای ونیز فرستاد نیز استفاده از پارچه سرخ رنگ در پوشش صوفیان را مطرح کرده است. «صوفیان برای متفاوت بودن با بقیه مسلمانان کلاهی سرخ و زیبا را بر سر دارند» (Sanuto, settembre: 1504). این گزارش به این علت بود که ارسال پارچه های سرخ فام از ونیز به حلب برای فروش افزایش یابد.

سانسوینو، مورخ نامدار ایتالیایی، می نویسد: «صوفیان از جانب ترک ها قزلباش خوانده می شوند که سر سرخ معنی می دهد و به این خاطر است که همه صوفیان کلاه پارچه ای درازی بر سر می گذارند که تیز نوکدار و شبیه قیف می باشد. به علت تکریم و احترامی که برای رنگ سرخ قائل اند اجازه نمی دهند کسی جوراب سرخ بپوشد و هیچ دغلبازی نیز حق

پوشیدن این رنگ را ندارد. بنابراین مثل ترک‌ها رنگ سبز را نمی‌پوشند آن چنان که ترک‌ها اعتقاد دارند محمد(ص) سبز می‌پوشید. قزلباشان رنگ سرخ را فقط برای پوشش سر به کار می‌برند» (Sansovino, 1654: 84).

در نوامبر ۱۵۰۴م/۹۱۰ق، نامه ای از دکتر جووانی روتا (Giovanni Rota) به دست سنوتو رسید که از فتوحات جدید اسماعیل و تصرف پنج قلعه در حصن کیف خبر می‌داد. این منطقه در مسیر استراوا (Strava) به تبریز قرار داشت. در یکی از این قلعه‌ها سیصد بار ابریشم مسروقه پیدا شد که فرد ستمگری که بر قلعه‌های پیش‌گفته حکومت می‌کرد، از بازرگانان ربوده بود. روتا با مسرت از امن شدن مسیر تجارت، به علت تسلط اسماعیل بر برخی راه‌های تجاری، خبر می‌داد. مسیری که به دنبال آشوب و حوادث پس از مرگ یعقوب آق‌قویونلو به شدت ناامن شده بود و به تجارت ابریشم لطمه می‌زد. «اکنون به یمن وجود صوفی در جاده‌ها خطرها طوری کاهش یافته است که یک فرد می‌تواند با اطمینان طلا را بر کف دستانش از تبریز تا استراوا ببرد» (Sanuto, novembre: 1504).

لودوویکو وارتما، جهانگرد مشهور که در سال ۱۵۰۴م/۹۱۰ق به ایران قدم گذاشت، نیز اطلاعاتی درباره عملکرد اسماعیل ارائه کرد. او در سفرنامه خود در ذکر سمرقند می‌نویسد: «صوفی شصت‌هزار سوار دارد که همه مسلح هستند. ما بیشتر نرفتیم؛ زیرا صوفی به این منطقه آمده و هرجایی را به آتش کشیده و همه کسانی را که به ابوبکر و عمر و عثمان عقیده دارند از دم تیغ می‌گذرانند؛ اما به آنهایی را که به محمد و علی اعتقاد دارند، کاری ندارد» (Vartema, 1885: 88).

در سال ۱۵۰۴م/۹۱۰ق دولت ونیز به جوانی روتا دستور داد درباره شاه اسماعیل و وضعیت حکومت او گزارشی تهیه کند. او نیز به این کار مبادرت ورزید و گزارشی مفصل و دقیق از احوال شاه ایران به دولت ونیز ارسال کرد. اصرار سنای ونیز به تهیه این گزارش نشان می‌دهد ونیزیان که در پیمان صلح ۱۵۰۳م/۹۰۹ق مناطق بسیاری را تسلیم ترک‌ها کرده بودند بی‌میل نبودند در صورت اطمینان به توانایی اسماعیل، صلح مزبور را به هم زنند و با شاه ایران متحد شوند. گزارش روتا از آن نظر که گزارشی رسمی است اهمیت فراوانی دارد

«تقدیم به عالی‌جناب بزرگ و شاه ونیز لئوناردو لوره دانو (Leonardo Loredano)

هنگامی که در حلب، از شهرهای سوریه بودم، عالی‌جناب شاه مشتاقانه و با شوق بسیار خواهان دانستن چیزهایی درباره صوفی بود. اکنون امیدوارم با این گزارش خواسته عالی‌جناب را برآورده و خشنودش سازم. اما من نمی‌توانستم خواسته ایشان را همین طوری برآورم. بنابراین تحقیقات بسیاری درباره اطلاعاتم انجام دادم و من چیزهای قابل ذکر و جدیدی را فهمیدم که الان مطمئن هستم حقیقتاً همان خواسته عالی‌جناب است.» روتا در ادامه بیان کرد این مطالب را از افراد بسیار مطمئن و درستکار شنیده و غرض ورزی‌ها و بیهوده‌گویی‌ها را کنار گذاشته است. او پس از نقل شمه‌ای از پیامبر اسلام(ص) و امام علی(ع)، از احترام به علی در نزد ایرانیان سخن به میان می‌آورد.

درباره صوفیان می‌نویسد: «قابل توجه است که صوفیان به خاطر خضوع به جز کلاه پشمی روی سر خود نمی‌گذارند و چون در زبان عربی صوفی پشم گفته می‌شود. در فرقه آنها صوفیان گدایانی هستند که باید در فقر و فقدان غذا زندگی کنند و به روزه و

نماز مداومت کنند و در بسیاری از آنان چنین رفتاری قابل مشاهده می باشد. نام واقعی و درست وی شاه اسماعیل است که پیامبر اسماعیل معنی می دهد و بزرگ آنهاست. پدرش در اواخر بر منطقه کوچکی به نام اردبیل تسلط داشت. توسط صوفی نامبرده اردبیل مورد توجه قرار گرفت. همچنین به برخی از آنها اثنا عشری گفته می شود؛ زیرا آنها کلاهی را که به دوازده لبه تقسیم شده است به کار می برند. اثنا عشری در عربی دوازده معنا می دهد. آن کلاه عموماً سرخ است و در زبان ترکی آنها را قزلباش می نامند که سرخ معنی می دهد. به طوری که این فرقه از حوادث مختلف نام‌های متفاوتی را به دست آورده است».

روتا در ادامه، از مقام شیخ حیدر تجلیل می کند و می گوید از اعتبار او همان بس که «به شدت از جانب حسن بیگ که ما او را اوزون حسن می نامیم مورد احترام قرار داشت؛ به طوری که دختر خویش را به زنی به وی داد. از آنها این شاه اسماعیل متولد شد که اینک ما وی را صوفی می نامیم؛ چون از طرف مادر از نژاد نجیب ملکه زاده شده است. همین قدر برای بیان سابقه و اصیل بودن وی کافی است». روتا در وصف پدر شاه اسماعیل می نویسد: «همواره سعی داشت فرزندش را به طرزی عالی پرورش داده و به زیورهای ادبیات، دانش و نجوم بیاراید» (Rota, 1508: 3).

مارگارت میزرو (Margaret Meserve) عقیده دارد تأکید روتا بر علاقه پدر اسماعیل به دانش‌هایی همچون ادبیات و نجوم و دانش‌های دیگر به علت آن بود که با توجه به اوضاع عصر رنسانس، تصویر خوبی از شاه ایران در ذهن دولت ونیز برجای گذارد خود، به سرگذشت اسماعیل در لاهیجان گریزی زده و از دست‌ودل‌بازی‌ها و مروت و خصوصیات او سخن گفته است.

«هرچه به وی داده می شد به فقرا می بخشید. در عدالت بسیار جدی بود. برخی از خلفای خود را که در شهرها به حقوق مردم تجاوز کرده بودند، کشت و به جای آنها افراد دیگری را گماشت. بسیار آزادمنش است و با اینکه می تواند هرگز طلا، ثروت و اشیاء گران بها را نمی انبارد. بسیار خرج می کند و می افشاند. در خفا شراب می نوشد و گوشت خوک می خورد. یکی از نوکرهای خانگی اش به من گفت که اخیراً در خانه اش خوکی با تغذیه فربه و بزرگ شده است که برای تحقیر شاه ترک‌ها وی را بایزید می نامد. از سوی مردمانش مانند پیامبر پرستیده می شود و وی به خاطر حرمت و آبروی زیاد اجازه نمی دهد جز با روی پوشیده دیده شود. در شهوت بسیار درستکار است و به آداب و رسوم کشورش توجه دارد و مطابق رسم موجود کنیزانی تا قبل از ازدواج دائمی ندارد.»

در گزارش روتا، نکته درخور توجه این است که او دقت مردم در حدیث معروف منقول^{۱۳} از پیامبر اسلام را یکی از علت‌های عمده گرایش به اسماعیل می داند. در این حدیث پیامبر فرموده‌اند پس از من امتم به هفتادودو فرقه تبدیل خواهد شد و تنها یکی از آنها نجات می یابد. «درحقیقت، دین محمد مطابق آنچه در قرآن شریعت آنها آمده است به هفتادودو فرقه عمده تقسیم می شود که از هفتادودو فرقه تنها یکی به بهشت می رود و بقیه در جهنم به مدت نامحدودی خواهند ماند. پیداست که هرکس از آن هفتادودو فرقه خود را خوب می داند. فرقه صوفی یکی از آنهاست. اعتقاد دارند که تنها آنها می توانند افراد را به بهشت هدایت کنند و می گویند این شاه اسماعیل از سوی خدا آمده است برای انتشار دادن آن به همه و گسترش و شکوه مندساختن آن و هفتادویک فرقه باقی مانده اساساً نابود می شوند و تا آنجا که

ممکن است از آنها خاطره‌ای به جا نمی‌ماند و به نهایت بی‌خبری و فراموشی می‌روند.»

روتا در ادامه به فتح تبریز توسط اسماعیل اشاره می‌کند. «چون نمی‌توانست از داییش یعقوب که مرده بود انتقام بگیرد به مقبره اش که بسیار باشکوه بود رفت. جایی که چندین شاه در آنجا دفن بودند و همه را خراب کرد و درهم شکست؛ به طوری که از آن آثار چیزی باقی نماند و استخوان‌ها را از قبور بیرون کشیده و سوزاند و خاکستر آنها را بر باد داد. مادرش، یعنی خواهر یعقوب، که اینها را فهمید پسرش اسماعیل را که با وجود تهور فراوان هنوز نوجوان بود، بسیار سرزنش کرد. سرزنش وی به قدری سنگین و آزاردهنده بود که فوراً مادر را گرفت و کشت و برخی می‌گویند با دستان خودش او را کشت.» در نهایت، روتا از شایعاتی سخن می‌گوید که حکایت از آن دارد که اسماعیل مسیحی خواهد شد (Rota, 1508: 6).

گزارش رسمی روتا از سویی نشان‌دهنده میزان شناخت و نیزی‌ها از مبانی اعتقادات صفویان است که تا حدودی بدون آگاهی درخور توجهی است و از سوی دیگر، امید و انتظار ونیزیان را از قدرت نوپای صفویان نشان می‌دهد.

پس از گذشت چند سال نیز آندره آ کورسالی (Andrea Corsali) در نامه‌ای که خطاب به خاندان مدیچی فلورانس نوشت اظهاراتی مشابه روتا را به رشته تحریر درآورد:

شاه اسماعیل مسلمانی کم‌سن‌وسال و شیخی از دودمان و خاندان علی (ع) داماد محمد (ص) است. برخی جوانان ساده‌زیست در معیت او هستند که در بازوان و سینه‌های آنها نشانه‌ی داغ است و زنجیرهای آهنی بسیاری را حمل می‌کنند. در دستان آنها تبرهای کوچک آهنی است. به زیارت می‌روند و از دریافت

صدقات ابایی ندارند و با این کارها، مسلمانان دیگر آنها را بزرگ می‌دارند. همواره فریادزنان و نعره‌کشان در حرکت اند. شاه اسماعیل نیز این لباس را برگرفت و تصمیم گرفت فریادزدن برای علی (ع) را مقرر کند و به محمد توجهی نکرد!! پس از آن تسخیر سرزمین‌ها را شروع کرد و غنائم را میان کسانی تقسیم می‌کرد که به او ملحق می‌شدند و برای خودش چیزی بر نمی‌داشت.

او تصمیم گرفت کلاه‌هایی با ترک‌های بسیار و دراز و تکه تکه به کار برد و آن را برای همراهان خود متداول کرد. به مساوات پایبند بود و از ثروتمندان می‌گرفت و به فقیران می‌بخشید. آن قدر این کار را تکرار کرد که به او لقب عادل دادند. سفرای بسیاری نزد شاهان مسلمان فرستاد و آنها را ترغیب کرد چنین کلاهی بر سر گذارند و اگر انجام ندهند آماده جنگ باشند. او به آنها گفت به مقابله آنها خواهد شتافت و سرزمین‌ها را اشغال خواهد کرد و آنها را به اعتقاد به علی و خواهد داشت (Ramusio, 1978: 1578).

نکته دیگری که از نامه‌ها و گزارش‌های کنسولی برداشت می‌شود این است که جنگ‌ها و اختلاف‌ها مانع از انجام مناسبات دیپلماتیک میان شاه اسماعیل و باب عالی نبود. در واقع، سفیران متعددی به رفت و آمدهای سیاسی مشغول بودند. بنا به گفته ونیزیان، در جولای ۱۵۰۵م/۹۱۱ق، سفیری از جانب صوفی با صد سوار از راه اسکوتاری به قسطنطنیه آمد و به خوبی از او استقبال شد. علت حضور آنها مشخص نبود؛ اما به طور معمول می‌گفتند آمده‌اند تا ترابوزان را بخواهند. پس از آن به هنگام عزیمت سفیر و همراهان، سلطان ترک پول هنگفتی به آنها بخشید؛ اما سفیر آنها را دور ریخت و گفت: «شاه من به پول احتیاج ندارد و سرزمین‌های اشغالی را می‌خواهد. سپس پول‌های زیادی با نشان صوفی به

زمین ریخت و همین سبب شد غائله بزرگی برپا شود و نزدیک بود سفیر و همراهان کشته شوند و سرانجام با سختی فراوان گریختند» (Sanuto, settembre: 1505).

تقاضای استرداد ترابوزان نشان می دهد اسماعیل به خوبی از موقعیت مهم این منطقه باخبر بود و از آنجا که نوه دسپینا خاتون، دختر امپراتور سابق ترابوزان، بود در نظرش ادعای استرداد دوباره این منطقه مشروعیت داشت. این موضوع برای ونیزیان نیز بسیار مهم بود. اگر ترابوزان به شاه اسماعیل مسترد می شد، آنها موفق می شدند تجارت قدیم خود را در دریای سیاه احیا کنند.

اسماعیل پس از مدتی، برای نیل به این مقصود، دوباره سفیری را با هدایایی، از جمله چهار فیل، به دربار سلطان ترک اعزام کرد. سلطان اجازه نداد سفیر اسماعیل دستش را ببوسد. علت امتناع سلطان این بود که «صوفی همین عمل را در برابر سفیر سلطان انجام داده بود و حتی به وی تعارف کرده بود که گوشت خوک بخورد و به او گفته بود من می خورم و تو هم می توانی بخوری» (Sanuto, ottobre: 1505).

تلاش‌ها برای برقراری روابط دیپلماتیک میان ایران و ونیز

به نظر می رسد تقاضای استرداد ترابوزان و امتناع سلطان عثمانی باعث شد او با در نظر گرفتن رویدادهای زمان اوزون حسن، سفیری به ونیز روانه کند و تقاضای اتحاد کند. پس در ژانویه ۱۵۰۵م/۹۱۰ق شاه اسماعیل نامه ای برای دوجه ونیز، لئوناردو لوره دانو، ارسال کرد. شاه اسماعیل در این نامه، با اشاره به فتوحات خود، به دوجه محبت فراوانی ابراز کرد و حتی آرزوی دیدار او را کرد که باتوجه به اوضاع آن عصر، چنین آرزویی عجیب

می نماید. برخی از سکه های اسماعیل نیز همراه با نامه بود که روی آن این عبارت ها دیده می شد: «یک طرف عبارت سلطان العادل الکامل، الهادی، شاهنشاه، الموید، اسماعیل خالدالملک حک شده بود و در طرف دیگر لاله الاالله محمدرسول الله علیا ولی الله به چشم می خورد» (Sanuto, febbraio: 1506).

از آنجا که سنای ونیز به تازگی پیمان صلحی با عثمانی منعقد کرده بود حاضر نشد به درخواست اتحاد اسماعیل پاسخ مثبت دهد. پیمان صلحی که در ۲۰ مارس ۱۵۰۳م/۹۰۸ق سلطان با سوگند به قرآن امضا کرد و در ۲۰ می ۱۵۰۳م/۹۰۸ق دوجه ونیز نیز با سوگند به انجیل آن را امضا کرد (Viallon, 2003: 6). در نامه های مربوط به سال ۱۵۰۷م/۹۱۲ق، پیوستن گسترده اهالی قرمان به اسماعیل دوباره برجسته شد. از آنجا که ترک ها خروج هواداران اسماعیل از مرزها را مانع می شدند میان ایرانی ها و ترک ها درگیری های پراکنده ای صورت گرفت که در یکی از این نبردها، فرزند بایزید از سپاه ایران شکست خورد (Sanuto, settembre & ottobre: 1507).

در همین سال درگیری اسماعیل با علاءالدوله ذوالقدر نیز توجه ونیزیان را به خود جلب کرد. علت توجه ونیزیان به این واقعه این بود که اسماعیل قصد داشت به سوریه وارد شود و به دنبال جلب حمایت علاءالدوله بود. پیش از این گفته شد برای ونیزیان، سوریه و آرامش آن حیاتی بود. علت نبرد این بود که علاءالدوله توافق کرده بود دخترش را برای همسری به نزد اسماعیل فرستد؛ اما به جای دختر خود، دختری از خانواده فقرا را اعزام کرد (Sanuto, gennaio: 1508).

از سوی دیگر، اسماعیل چون قصد داشت از قرمان به سمت سوریه عبور کند به حمایت خان ذوالقدر احتیاج داشت. «اما علاءالدوله نه تنها دخترش را به وی نداد بلکه با سخنان زشتی سفیر را راند و به

دقیقی در دست نیست. در سپتامبر ۱۵۰۸م/۹۱۴ق فردیناندو دآراگونا (Ferdinando d' Aragona) (۱۵۰۴ تا ۱۵۵۰م/۹۱۰ تا ۹۵۷ق)، شاه ناپولی، به اطلاع دولت ونیز رساند سفیری ایرانی از او خواهش کرده است به اطلاع سنای ونیز برساند که شاه ایران دوست مسیحیان است و می‌خواهد سرزمین ترک‌ها را ویران کند؛ از این رو قوای او به داخل آناتولی نفوذ کرده است و «صلاح سن مارکو و سینیوریا (Signoria)^{۱۴} را می‌خواهد».

پس از مدتی با کشتی فرانچسکو مالی پیرو دو سفیر، یکی ایرانی و دیگری قرامانی، به ونیز آمدند. همراه آنها نامه‌ای از طرف اسماعیل بود که کنسول پیتر و زنو ترجمه کرده بود. سفیران با اطمینان کامل از دوستی مطلوبی سخن گفتند که شاه ایران با ونیز داشت و ادامه دادند شاه قصد دارد این دوستی را گسترش دهد. از این سفیران به خوبی استقبال شد و آنها در قصر باربارو در سن استفانو (San Stefano)^{۱۵}، جای که سفیر فرانسه حضور داشت، اقامت کردند.

پس از چند روز، فقط سفیر ایرانی در سنا حاضر شد و درخواست رسمی اسماعیل را مطرح کرد. درخواستی مبنی بر اینکه برای او از ونیز و از راه سوریه کارشناسان پرتاب توپ بفرستند؛ همچنین ارتش ونیز در جنگ دریایی، بایزید را در سواحل یونان به خود مشغول کند تا شاه موفق شود در آسیای صغیر او را به جنگ بخواند (Berchet, 1865:26).

این گزارش نشان می‌دهد شاه اسماعیل پیش از جنگ چالدران از توپ و امکان کاربرد آن اطلاع داشته است؛ پس نمی‌توان اصرار قزلباشان را بر استفاده نکردن از توپ در جنگ چالدران در حکم عملی ناجوانمردانه چندان موجه دانست. سنا سفیر ایرانی را با افتخار پذیرفت؛ اما شورای خردمندان

این اکتفا نکرده سفیر را به قتل رساند. اسماعیل با دریافت این خبر با سپاهی قدرتمند از فرات گذشت و «بنا به رسم ایرانیان، علاءالدوله را فوراً به نبرد فراخواند». اما علاءالدوله که توان مقابله با اسماعیل را در خود نمی‌دید بلافاصله میدان را خالی کرد و به کوه‌های دست‌نیافتنی اطراف گریخت (Sanuto, maggio: 1508).

«صوفی» پس از شکست دادن علاءالدوله تصمیم گرفت رابطه خود را با سلطان مصر بهبود دهد؛ زیرا به علت نزدیک شدن سپاهش به حلب در اواخر سال ۱۵۰۷م/۹۱۳ق، در دل سلطان مصر ترس انداخته بود؛ به طوری که سلطان برای مقابله با او سپاهی بزرگ مهیا کرد. اسماعیل به این منظور سفیری را با هدایای ارزشمند به حلب فرستاد و به این سفیر توجه فراوانی کردند (Ibid).

بنا به گزارش‌های ونیزیان، پیوستن دراویش (Dravis) به اسماعیل و شکستی که او در اطراف مرزهای ایران به ترک‌ها وارد کرد در دل بایزید چنان ترسی انداخت که از این واقعه بسیار رنجور شد. در پی همین اتفاق، بایزید یکی از بزرگان طرفدار اسماعیل را که مدتی پیش به اسارت درآمده بود و نزد «صوفی» اعتباری بسزا داشت آزاد کرد؛ سپس از او خواست نزد مراد خویش برود و از او بخواهد از جنگ دست بردارد تا با هم مثل دو دوست خوب باشند. «به قاصد هدیه‌ای ارزشمند داد و محرمانه کشتی کوچکی را مسلح کرد و قاصد را با جامه‌های زربفت و دیگر هدایا به نزد شاه خویش فرستاد. فردی قابل اعتماد گفت که خودش کشتی را دیده که از دریای بزرگ عازم ترابوزان بود» (Sanuto, maggio: 1508).

بی‌تردید تبادل سفیر میان ایران و ونیز در زمان شاه اسماعیل انجام شد؛ هرچند از نام سفرا اطلاع

نفر فرانسوی بودند که برای گرفتن قرض‌های خود به تبریز رفته بودند و در بازگشت، حاکم شهر بیر آنها را بازداشت کرده بود.

این دو پس از شکنجه، اعتراف کردند در دست فردی قبرسی، نامه‌ای از اسماعیل برای سینیوریای ونیز است. دو سفیر اسماعیل این سه فرانسوی و فرد قبرسی را برای آمدن به ونیز همراهی می‌کردند. «حاکم بیر نامه‌ها را برای حاکم حلب فرستاد و به نظر می‌آید به سلطان مصر نیز گزارش شود. گفته می‌شد نامه‌ها را در کیف یکی از دو جوان نامبرده که نمی‌دانست آن را چه طوری در کیف جاسازی کند، یافتند. وی نامه‌ها را از فرد قبرسی که نیکولو نام داشت گرفته بود. نیکولو نیز نامه‌ها را از دو سفیر ایرانی عازم ونیز که در معیتش بودند گرفته بود تا آن نامه‌ها را از دست دشمنان حفظ کند. سفیران ایرانی در بیر نگهداری نشدند و به فرار بازگشتند. اگر نیکولوی قبرسی دیگر جزییات را اعتراف نکند به کمک خداوند همه کارها به خوبی پیش خواهد رفت.» نامه‌ای که کنسول ونیز مستقر در دمشق به ونیز فرستاد تأییدی بر این مطلب بود که نامه نگاری میان شاه اسماعیل و سینیوریای ونیز واقعیت داشت. پس کنسولگری ونیز مستقر در دمشق تصمیم گرفت هیئت‌هایی را به حلب و قاهره، نزد نمایندگان سلطان مملوک مصر، بفرستد تا کدورت‌ها را برطرف کند (Sanuto, ottobre: 1510).

پس از مدتی، اطلاعات روشن تری از واقعه به دست آمد. نام فرد قبرسی، نیکولیم سوریر (Nicolim surier) بود که از اهالی فاماگوستای قبرس بود. او برای تجارت به ایران رفته بود و در بازگشت هنگامی که به یک گذر فرات رسید در مکانی به نام البیر با دو نفر همراه خود بازداشت شد. در کیف آنها نامه‌هایی از «صوفی برای سینیوریا و کنسول‌های حلب،

تجارت^{۱۶} به سفیر ابراز کردند بسیار خوشحال‌اند که شاه اسماعیل با ترک‌ها دشمن است و درصدد تجدید پیمان اوزون حسن است؛ اما متأسفانه اکنون اوضاع تغییر کرده است و در این زمان، ونیز درگیر نبرد با قدرت‌های اروپایی است و آنچه برای انجام آن شوق دارند، یعنی نبرد با عثمانی، برای آنها امکان‌پذیر نیست. سفیر ایران در مسیر بازگشت در سوریه، به طور محرمانه با زنو دیدار کرد و درباره احتمال همکاری ارتش ونیز با ایران گفت‌وگو کرد (Ibid).

این رفت و آمدها از چشم سلطان مصر دور نماند؛ زیرا در ژوئیه ۱۵۱۰م/۹۱۶ق، سفیر حکومت مصر که در دمشق به سر می‌برد و با هدایایی عازم دربار شاه اسماعیل بود، ناخشنودی خود را از اعزام سفیرانی از ونیز به دربار اسماعیل به کنسول ونیز در دمشق ابراز کرد. سفیرانی که مدنظر نماینده مصر بودند درحقیقت دو نفر بودند که اموالشان در شهر بیر (Bir)^{۱۶} توقیف شده و از آنها نامه‌هایی به دست آمده که شاه اسماعیل به سینیوریای ونیز نوشته بود. شاه در این نامه‌ها خواسته بود ونیز از راه دریا و ایرانیان از راه خشکی به قلمرو عثمانی حمله برند. به همین منظور حاکم حلب دستور داده بود بازرگانان را زندانی کنند و اموالشان را بگیرند.

ونیزیان با نوشتن نامه‌ای به سلطان قاهره، ضمن عذرخواهی گفتند اینها بازرگانانی بودند که برای وصول طلب خود به تبریز رفته و سفیر ونیز به دربار «صوفی» نبوده‌اند (Sanuto, settembre: 1510). با وجود انکار ونیزیان، این موضوع حقیقت داشت و ستیزهای جدی میان سلطان مصر و ونیزیان را باعث شد. پس از چندی مسئله دستگیری بازرگانان ونیزی بار دیگر مطرح شد. حاکم حلب فرانچسکو دوناتو (Francesco Donato) و زوان دوییدو (ZuanDevido) را بازداشت کرد. این دو، ارباب سه

تریپولی، بیروت و دمشق و همچنین برای سردبیران سفارت قبرس» پیدا شد. این چنین همه بازرگانان دستگیر شدند و آنها را ابتدا به حلب و سپس به قاهره فرستادند (Sanuto, novembre: 1510).

کشف و ضبط نامه‌های اسماعیل به سینیوریای و نیز باعث خشم سلطان مصر شد و او را واداشت تصمیم‌های جدیدی بگیرد (Sanuto, dicembre: 1510). سلطان مصر برخی مقام‌های ونیزی را به قاهره فراخواند و از آنها بازجویی کرد: «چرا سعی می‌کنید با فرستادن نامه و سفیر به صوفی، به قلمرو من زیان وارد سازید؟ از بیر به درگاه من دو فرانسوی و یک قبرسی و فرستاده دیگری را اعزام کرده‌اند. آنها نامه‌هایی از سینیوریا و شاه فرانسه و دیگر شاهان و صوفی داشته و می‌گویند از جانب سینیوریا فرستاده شده‌اند. کنسول جواب داد فرد قبرسی برای کار دیگری برای جزیره قبرس رفته بوده است و دیگری مأمور بازرگانان حلب است و به ایران رفته بود تا پولهایش را تأدیه کند» (Ibid).

بنا به گفته پائولو جوویو، بایزید نزد سلطان مصر شکوه کرد که او گذرگاهی را در سوریه رها کرده است تا سفیران ایرانی از این راه با ارتش‌های خارجی علیه او تماس برقرار کنند. سلطان مصر برآشفت و تمام بازرگانان ونیزی و پیترو زنوی (Pietro Zeno) کنسول را در قاهره به زندان انداخت. کنسول‌های تریپولی، حلب، بیروت و اسکندریه نیز به زندان افتادند و پس از یک سال پرمشقت آزاد شدند (Giovio, 1562: 102).

درحقیقت سنا در ۲۱ ژوئن ۱۵۱۱م/۹۱۷ق به سلطان مصر نامه‌ای نوشت و اعلام کرد در این گفت‌وگوها نقشی نداشته و اعمال انجام‌شده شخصی بوده است. سنا توضیح داد اگر این وقایع خرابی و تضعیف رابطه طولانی و دوستانه و نیز و مصر را

باعث شود آن را رها می‌کنیم. سرانجام زنو و کنتارینی آزاد شدند؛ اما موفق نشدند سوءظن سلطان را از بین ببرند. سنا به این اکتفا نکرد و در ۲۲ دسامبر ۱۵۱۱م/۹۱۷ق به دومینیکو ترویزان (Domenico Trevisan) مأموریت ویژه‌ای داد تا به قاهره برود و در جست‌وجوی راه تجاری باشد و سلطان را آرام کند (Ibid, 27).

علت پاسخ منفی ونیزیان به اتحاد با شاه اسماعیل این بود که آنها درگیر یک سری نبردها در اروپا بودند. در سال ۱۵۰۸م/۹۱۴ق، ماکسیمیلیان اول امپراتور هاگسبورگ، لویی دوازدهم شاه فرانسه، پاپ جولوی دوم و فردیناند شاه آراگون تصمیم گرفتند با ونیزیان مبارزه کنند. ونیزی که پس از انعقاد صلح با عثمانی در سال ۱۵۰۳م/۹۰۹ق به توسعه‌طلبی در اروپا دست یازیده بود. بنابراین با انعقاد معاهده کمبرای (Lega Cambrai) با ونیز مقابله کردند. باوجود شکست‌های ونیزیان، چون پاپ از گسترش سلطه فرانسویان دچار هراس شد در سال ۱۵۱۱م/۹۱۷ق به این معاهده پایان داد و در مقابل، با ونیز و اسپانیا اتحاد مقدس (Lega Santa) را بنا نهاد.

نامه ۲۷ آگوست ۱۵۱۱م/۹۱۷ق از آندرا فوسکولو (Andrea Foscolo)، بایلوی (Bailo)^{۱۸} ونیز در قسطنطنیه، اشاره می‌کند مهاجرت صوفیان از آناتولی به سمت سرزمین صوفی دوباره صورت گرفته است (Sanuto, ottobre: 1511).

پس از این، بیشتر نامه‌های ارسالی از نقاط گوناگون به اختلاف میان سلطان سلیم و برادرش احمد اشاره می‌کردند. عاملی که باعث نزدیکی احمد به شاه اسماعیل شد و درنهایت، به جنگ چالدران منتهی شد.

نیکولو ژوستینیان پس از توصیف چگونگی به حکومت رسیدن سلطان سلیم نوشت: «سلطان احمد

در آماسیه درصدد پیمان با صوفی است تا متحدان به سلیم ضربه وارد کنند» (Sanuto, maggio: 1512). براساس گزارش‌های رسیده از قسطنطنیه، علاوه بر احمد پسر بایزید که جانشینی پدر را حق خود می‌دانست و به اسماعیل نزدیک شد فرزند او نیز به فرقه صوفی گروید تا از کمک او برخوردار شود. «او دختر صوفی را به همسری اختیار کرد و کلاه سرخ را بر سر نهاد و پانزده هزار نفر در رکاب وی هستند» (Sanuto, giugno: 1512).

براساس نامه‌ای که دالماسی نگاشته بود در نبرد میان سلطان سلیم و سلطان احمد، از لشکر پنجاه هزار نفری سلطان احمد دوازده هزار نفر را اسماعیل فرستاده بود (Sanuto, luglio: 1512). کمک شاه اسماعیل به سلطان احمد باعث خشم سلطان سلیم شد؛ در نتیجه، زمانی که او بر تمام قلمرو عثمانی مسلط شد علیه شاه ایران رویه خصمانه‌ای در پیش گرفت. دخالت شاه اسماعیل در امور داخلی عثمانی با حمایت از مراد، فرزند احمد، ادامه یافت. عاملی که باعث شد جنگ معروف چالدران به وقوع پیوندد.

نتیجه

روایت ونیزیان از مسائل آغاز قدرت‌گیری صفویان در دوره شاه اسماعیل، ابعادی از داستان مراحل نخست و دوران استقرار صفویان را حکایت می‌کند که در متون ایرانی بازتابی ندارد. این روایت ممکن است در بخش‌هایی حاوی تصویری باشد که ونیزیان از وقایع دارند و چه بسا در جایگاه گزارش رسمی یا روایت سیاح و سفیر مبالغه آمیز و حتی آمیخته به تصویری شخصی باشد؛ اما در مجموع، فضای حاکم بر ذهنیت ونیزیان از دوران آغازین صفویان است و تمایلات آنها را در شکل‌گیری دیپلماسی جدید روشن می‌کند. ونیزیان امیدوار بودند

نقش اوزون حسن آق‌قویونلو در شاه اسماعیل صفوی تداوم یابد و این امیدواری بیجا نبود؛ زیرا خویشاوندی شاه اسماعیل در کنار همگونی سیاست منطقه‌ای دو طرف می‌توانست نوید چنین استمراری را دهد. در هر حال مشابه آنچه در هم پیمانی آتی صفویان و اروپاییان علیه عثمانی در شکل نظامی صورت نگرفت در اینجا نیز ایران و ونیز هیچ‌گاه در عمل علیه عثمانی متحد نظامی نشدند؛ به ویژه اینکه ونیزیان تاجرمآب به شدت و به صورت واقع‌گرایانه و عمل‌گرایانه رفتار می‌کردند و هر نوع پیمانی را با هر قدرتی در صورت تضمین منافع تجاری خود مقدر می‌دانستند.

روایت ونیزیان تصویر روشنی از اسماعیل صفوی، مطابق با ذهنیت دنیای غرب آن روزگار، آشکار می‌کند. تصویری که جنبه کاریزمایی نخستین شاه صفوی را برجسته می‌کند و افزون بر این، از ابعاد ماورایی، یعنی الهی و نبوی و قطبی و...، او حکایت می‌کند. امری که بادقت در اشعار اسماعیل نیز به چشم می‌آید؛ اما روایت منابع فارسی دوره صفوی چنین تصویری را منعکس نمی‌کنند. در مجموع، روایت ونیزیان در منابع ایتالیایی زبان هم‌زمان با روی کار آمدن صفویان فضایی را جلوه می‌دهد که تاکنون در صفوی‌شناسی غایب بوده است.

پی‌نوشت

1. The Sophy: News of Shah Ismail Safavi in Renaissance Europe

۲. مجمع‌الجزایری در یونان.

۳. منطقه‌ای در یونان.

۴. در تاریخ ایلچی نظامشاه: ارجوان (ایلچی نظامشاه،

۱۳۷۹: ۶).

الف. لاتین

Berchet, Guglielmo, (1865), *La repubblicadi Venezia e la Persia*. Torino: G.B. Paravia e comp.

Govio, Paolo, (1562), *Compendiodell"historie di monsignor Paolo Govio*.

Vinegia,: apresso Gabriele Giolito De Ferrari.

Meserve, Margaret, (2008), «*Empires of Islam in renaissance historical thought*». London: Harvard university press.

Minorsky, V, (1942), The poetry of Shah Ismail I, *Bulletin of the school of Oriental and African studies, university of London, vol 10, No 4, pp. 1006a-1053a*.

Ramusio, Giovanni Battista, (1978), *Navigazione e viaggi*, Einaudi, Torino: a cura di MaricaMilanesi, 6 vol.

Rota, Giovanni, (1508), *La vita, costumietstatura de Sofi re di*.

Persia et di Media et de moltialtriRegni et paesi. Rome: Eucharius Silber, sig. c1r.

Sansovino, Francesco, (1654),. *Historiauniversaledell'origine, guerre et imperio de turchi*. Venetia,: Sebastiano Combi & GioLanou.

Sanuto, Marino, (1879), *I diarii di Marino Sanudo*, 58 vol, Venezia,: Visentini.

Varthema, Ludovico, (1885), *Itinerario*, Bologna: presso Gaetano Romagnoli

Viallon, Marie, (2003), «*Guerre e paciveneto-turche dal 1453 al 1573*». Luisa SecchiTarugi. *Guerra e pace nelRinascimento*, Jul 2003, Chianciano-Pienza, Italy.

ب. فارسی

کلینی، محمدبن یعقوب، (۱۳۶۸)، *اصول کافی*، ج ۸، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

قبادالحسینی، خورشاه، (۱۳۷۹)، *تاریخ ایلچی نظامشاه در تاریخ صفویه*، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

۵. چلدر شهری در نزدیکی قارص.

۶. قره‌داغ (ایلچی نظامشاه، ۱۳۷۹: ۸).

۷. به احتمال تلفظی از نام اسماعیل است.

۸. سینیور در اصل کلمه ای است به معنای شاه و حاکم؛ البته امروزه به معنای آقا به کار می‌رود.

۹. شهری یونانی در سواحل دریای ایونی.

۱۰. منطقه‌ای در غرب یونان.

۱۱. با نام‌های Leucade و Lefkàda نیز خوانده می‌شود. جزیره‌ای است در دریای ایونی.

۱۲. همان آنقره یا آنکارای فعلی است.

۱۳. افتרכת الیهود علی احدی و سبعین فرقه؛ فواحدۀ فی الجنۀ و سبع و نفی النار؛ وافتרכת النصراری علی اثنتین و سبعین فرقه؛ فاحدی و سبعون فی النار و واحدۀ فی الجنۀ؛ والذی نفس محمد بیده، لتفرقن امتی علی ثلاث و سبعین فرقه؛ واحدۀ فی الجنۀ و ثنتان و سبعون فی النار (کلینی، ۱۳۶۸: ۲۲۴/۸).

۱۴. میدان مشهوری در ونیز.

۱۵. Signoria در اصطلاح به دولت ونیز اطلاق می‌شد.

۱۶. San Stefano میدانی در ونیز که قصر باربارو در آن واقع است.

۱۷. Bir یا Albir، باوجود جست‌وجوی فراوان هویت دقیق این شهر معلوم نشد؛ اما به نظر می‌رسد در شمال غرب سوریه باشد.

۱۸. به سفیران ونیز در عثمانی اطلاق می‌شد.